

دل نوشته ها

غصه آشکار و پنهان این روزها؛ دل نوشته های یک متخصص طب اورژانس

در اپیدمی کرونا در ایران

احمد رضا خزاعی*

بخش اورژانس، بیمارستان فیاض بخش، تهران، ایران.

نویسندگان مسئول: نویسنده مسئول: احمد رضا خزاعی؛ ایران، تهران، بیمارستان شهید فیاض بخش، بخش اورژانس. تلفن ۰۰۹۸۹۱۲۲۴۰۹۴۸۱، پست الکترونیک: ahmadreza.khazaei@gmail.com

تاریخ انتشار: ۲۳ اسفند ۱۳۹۸

آینده و گذشته ات همین امروز است. نمی دانی چند روز یا چند ماه این دوران طاعونی دوام می آورد؟ پایانش را می بینی یا خودت هم یکی از قربانیانش هستی؟ خبر رفتن همکارانت زخم های قلبت را عمیق و عمیق تر می کند. به اورژانس فکر می کنی. به یاد می آوری بیماران همیشگی را پیش از این لعنتی: سگته قلبی، سگته مغزی، آنژین قلبی، خونریزی گوارشی، عفونت کلیه و ... راستی! این روزها کجایند بیماران همیشگی؟ شک نکن در کنجی نشسته اند و از بیم کرونا به درد دیگری از پای در می آیند و این "غصه پنهان" کروناست... آرزو می کنی ای کاش مثل قبل ساعت ها بی لختی استراحت در اورژانس می دودی و بیماران همیشگی را می دیدی. دلت برای بزرگترین نگرانی همراهان یعنی "قطره های سرم" تنگ شده است. دلت برای موتور سوارهای تک چرخ زن تنگ شده است. همراهش بیاید و از جواب سی تی اسکنش بپرسد و تو با خنده بگویی در مورد کدام مغز صحبت می کنی؟ اگر مغزی داشت که موتور سوار نمی شد و بعد دستی به شانه اش

این روزها همه به کرونا فکر می کنند. چند روز قبل در شرح حالت به جای "ترومای اندام تحتانی" نوشته بودی "کرونا ای اندام تحتانی". فکر و خیالت را کرونا به تسخیر خود درآورده است. حلقه محاصره روز به روز تنگ تر می شود. نمی دانی کجای این دنیا ایستاده ای. کرونا شده فصل مشترک غم، دلهره و هم دلی هایتان. شهر را که می بینی دلت می گیرد. چشم ها نگران و نگاه ها پرسشگر. کشتی بی لنگری را می مانی به امید ساحل. دلت می خواهد حرف های خوب بزنی و حرف های بهتری را بشنوی. بغضت را به خلوتی می بری که نکند اشک هایت دلی را بلرزاند. دیگر حالا "اندوهی سر رسیده از پس کوه ها" اندوهی که آواری شد بر غم های پیش و پیشتر. کرونا دارد قربانی می گیرد و بی رحمانه می تازد. اسفند سال های قبل را به یاد می آوری اما نه! به آن روزها فکر نکن!

بزنی و بعد بگویی " خیالت راحت! چیزی خورد و بالا نیاورد
مرخصش می کنم "
چه قدر دلت برای گفتن " خیالت راحت " تنگ شده و
خیالت راحت نیست.
گاهی دیگر نمی توانی نقش بازی کنی. دلت برای حس
خوب پایان هر شیفت تنگ شده است.
می دانی! نه نه نمی دانی که چه خواهد شد. آرزو می کنی
ای کاش همه این روزها جسارت گفتن کلمه " نمی دانم را
پیدا می کردند. ای کاش این می شد ذکر این روزهای همه .
کلمه " نمی دانم " را می گویی
شاید آن وقت بیشتر می پرسیدی و می پرسیدند. بیشتر می
خواندی و می خواندند و کمتر حرف می زدی و می زدند.
اما این روزها هر پیامی که می رسد به تو قدرت و امید می
بخشد. هر تلفن توانت را بیشتر و بیشتر می کند. هر " خدا
قوت " به اسم اعظمی می ماند که معجزه را در باورت می
نشانند.

معجزه هم دلی

معجزه ایمان

معجزه عشق

معجزه عشق

معجزه عشق ..